

گفتگو، ابزاری برای وفاق اجتماعی

محمد کمالی زاده^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۱/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۴/۰۲/۳۰

چکیده

تاکید هابرماس بر «کنش ارتباطی» و ترجیح آن بر کنش ابزاری و تاکید او بر گفتگو به عنوان مبنای برای رسیدن به توافق و وفاق در عرصه اجتماعی، مبانی نظری و احتجاجات و ثبوتی برای توسعه هر نوع رویکرد گفتگویی و تعاملی در عرصه اجتماعی فراهم می‌آورد. این رویکرد گفتگویی، مخصوصاً در هنگام مواجهه با یک جامعه متکثر فرهنگی و قومی می‌تواند چارچوبی برای نحوه تعاملات و توافقات اجتماعی باشد. به نظر می‌رسد اتخاذ رویکرد گفتگویی در مواجهه با اقلیت اهل سنت در ایران، عامل موثری در جهت مشروعیت بخشی به رویه‌های حاکم بر کشور در نزد این گروه است. مشارکت شهروندان اهل سنت در تدوین و تفسیر قوانینی که به زندگی اجتماعی آنها مربوط است، می‌تواند نقش اقلیتی را افزایش داده و احساس تعلق اهل سنت به هویت ملی و حاکمیت سیاسی کشور را ارتقاء دهد.

واژگان کلیدی: یورگن هابرماس، کنش ارتباطی، گفتگو، اهل سنت، وفاق اجتماعی.

۱. استاد یارگروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

مقدمه

منظومه اندیشه‌ای یورگن هابرماس از ابعاد گوناگون قابل تامل و بررسی است. تلاش‌های هابرماس برای بازسازی انتقادی عقلانیت مدرن و رهایی آن از کژتابی‌های که بدان گرفتار آمده است، از یک سو، و تلاش‌های او برای ارایه مدلی از دموکراسی که بر مبنای گفتگو و تفاهم استوار باشد، از سوی دیگر، هابرماس را به یکی از جدی‌ترین متفکرین انتقادی مدرنیسم تبدیل کرده است. تاکید هابرماس بر «کنش ارتباطی» و ترجیح آن بر کنش ابزاری و تاکید او بر گفتگو به عنوان مبنایی برای رسیدن به توافق در عرصه اجتماعی، مبانی نظری و احتجاجات وثیقی برای توسعه هر نوع رویکرد گفتگویی و تعاملی در عرصه اجتماعی فراهم می‌آورد. این رویکرد گفتگویی مخصوصاً در هنگام مواجهه با یک جامعه متکثر فرهنگی و قومی می‌تواند چارچوبی برای نحوه تعاملات و توافقات اجتماعی باشد. با مروری بر دیدگاه‌های هابرماس در این زمینه می‌توان مبانی نظری مورد تاکید او را به راهبردهای برای نحوه مواجهه با اقلیت‌های مذهبی و قومی در ایران، مخصوصاً اهل سنت، بدل ساخت که مطمئناً در سیاستگذاری پایدار فرهنگی در این زمینه موثر خواهند بود.

مفاهیم کلیدی

«حوزه عمومی»^۱، «کنش ارتباطی»^۲ و «جهان زیست»^۳ را می‌توان کلیدی‌ترین مفاهیم در اندیشه هابرماس دانست که در پیوند با یکدیگر به اندیشه سیاسی او نظم می‌بخشند. مفهوم «حوزه عمومی» در پیوند با تلاش‌های نظری هابرماس برای بازسازی نظریه دموکراسی، وارد می‌شود. هابرماس در کتاب «تحول ساختاری حوزه عمومی»، از حوزه عمومی به عنوان مکان اصلی ظهور و عمل دموکراسی یاد می‌کند. او حوزه عمومی را به مثابه شبکه‌ای برای داد و ستد و بیان دیدگاهها و اطلاعات تعریف می‌کند و می‌گوید: «منظور ما از حوزه عمومی در وهله اول قلمروی از زندگی اجتماعی ماست که در آن چیزی شبیه به افکار عمومی می‌تواند شکل بگیرد.

۱. public sphere

۲. Communicative Action

۳. Lifeworld

دسترسی به این قلمرو برای تمامی شهروندان تضمین شده است. در گفتگویی که در آن افراد خصوصی گرد هم می‌آیند تا پیکره عمومی را شکل دهند، بخشی از حوزه عمومی شکل می‌گیرد. (هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۶۵) از دیدگاه هابرماس، حوزه عمومی در فرآیند استدلال فعالانه عموم مردم درباره‌ی عقاید و دیدگاههای خویش پدید می‌آید. از طریق این گفتگو، افکار عمومی شکل می‌گیرد و به نوبه خود در شکل‌گیری سیاست‌های دولتی و رشد جامعه در مفهوم کلی اش موثر می‌افتد. «(مهدی زاده، ۱۱۴). مهم‌ترین ویژگی حوزه عمومی این است که اشخاص خصوصی گرد هم جمع می‌شوند تا در خصوص علایق عمومی به بحث بپردازند. در این فضای بحث آنچه مهم است «استدلالات بهتر» و بنابراین «برتر» است. مهم‌ترین ویژگی دیگر حوزه عمومی نوعی مراد و داد و ستد اجتماعی بوده که در آن تفاوت‌های منزلتی و اجتماعی چندان اهمیتی ندارند. نابرابری‌های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی را نمی‌توان محو کرد بلکه باید داخل پراتز قرار داد. مفهوم مهم دیگر هابرماس «کنش ارتباطی» است که در قالب یک نظریه و در تقابل با دو نوع کنش دیگر، راهبردی و ابزاری، مطرح می‌شود. هابرماس در کتاب "نظریه کنش ارتباطی" در تبیین کنش ارتباطی می‌نویسد: «در مقابل اینها (کنش راهبردی (استراتژیک) و ابزاری) من از کنش ارتباطی سخن می‌گویم؛ آنجا که کنش‌های کارگزاران نه از طریق محاسبات خودخواهانه موفقیت بلکه از طریق عمل حصول تفاهم هماهنگ می‌شود. در کنش ارتباطی مشارکت‌کنندگان در وهله اول به سوی موفقیت‌های فردی خود سمت‌گیری نمی‌کنند آن‌ها هدف‌های فردی خود را تحت شرایطی دنبال می‌کنند که بتوانند نقشه‌های کنش خود را بر مبنای تعاریف مشترک از وضعیت هماهنگ کنند. «(هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۹۰) در مورد مفهوم "حصول تفاهم" که مولفه کلیدی فهم کنش ارتباطی به‌شمار می‌رود نیز باید توجه داشت که مراد از این اصطلاح، رسیدن به هم‌فهمی دوطرفه در کنش ارتباطی بوده و بنا به گفته خود هابرماس مراد از آن فرآیند رسیدن به توافق در میان فاعلان در مقام گوینده و عمل‌کننده می‌باشد. (همان، ۳۹۱)

هابرماس کنش ارتباطی را کنشی تعریف می‌کند که «متماایل به دستیابی، حفظ و تجدید توافق است». (همان، ۳۹۳) توافق اهمیت دارد؛ زیرا هابرماس اصرار می‌ورزد که اگر قرار نیست جامعه از درون متلاشی شود، نیاز داریم تا نسبت معینی از اعتقادات و هنجارهای فردی را بطور

مشترک حفظ نماییم. کنش ارتباطی با هدایت نمودن برنامه‌های کنش شرکت کنندگان به روش و شیوه توافقی، از این گنجینه اخلاق اجتماعی محافظت به عمل می‌آورد. کنش ارتباطی گویندگان و شنوندگان را متعهد می‌سازد تا به ادعاهای یکدیگر در بیان اهداف و مقاصد فردی خود جدا توجه نمایند. کنش ارتباطی در پی آن است تا اهداف و آرمانهای مشخص فردی را با فهمی مشترک از اهداف و اعتقادات جمعی هماهنگ سازد. کنش ارتباطی تنها در بستر جهان زیست می‌تواند این کار را انجام دهد. «جهان زیست زمانی که به نوبه خود، خود را تنها از طریق کنشهای جمعی جاری باز تولید می‌کند، هم افق شرایط کلامی و هم منبع تفاسیر را شکل می‌دهد (همان، ۴۳۰).

هابرماس در روند تبیین نظریه کنش ارتباطی از مفهومی به نام «جهان زیست» بهره می‌گیرد و این مفهوم را در برابر مفهوم «نظام»^۱ قرار می‌دهد. (بشیریه، ۲۲۵) نظام یا سیستم، همان فرایند عقلانیت ابزاری است که حوزه‌های عمده‌ای از جهان زیست را تسخیر کرده است. هابرماس که نظام را جدای از جهان زیست می‌داند، اقتصاد، سیاست و خانواده را به‌عنوان اجزاء اصلی نظام طبقه‌بندی کرده و معتقد است که قدرت و پول عناصر اساسی نظام را تشکیل می‌دهند. وی از تمایز بین نظام و جهان زیست برای انتقاد از جامعه معاصر استفاده کرده و استدلال می‌کند که در عصر سرمایه‌داری پیشرفته، حوزه‌های وسیعی از جهان زیست در درون نظام مستحیل و بر حسب سیستم اقتصادی و نظام قدرت بازسازی شده است. از دید هابرماس در جوامع صنعتی جدید، کنش معقول و ابزاری حوزه کنش تفاهمی و ارتباطی را در خود هضم کرده و اعمال متکی بر محاسبات عقلانیت ابزاری، بخش اعظم کنش‌های افراد را تشکیل می‌دهد. او حاصل وضعیت فعلی سلطه نظام بر جهان زیست را از دست رفتن معنا، تزلزل هویت جمعی، بی‌هنجاری، بیگانگی و شیء‌گونگی جامعه قلمداد می‌کند. (همان) در دیدگاه هابرماس، مفهوم سیستم به حوزه‌های کاملی از زندگی اجتماعی اشاره دارد که کنش استراتژیک در آنها بطور قانونی نهادینه شده است. (هابرماس، ۱۳۸۴: ۲۳۶) به این معنا که بازیگران بطور قانونی از مقتضیات هماهنگ سازی کنشهای خود به شکل ارتباطی آزاد و رها هستند. این به معنای هرج

۱. System

و مرج^۱ نیست، زیرا سیستمها برای هماهنگ سازی، مکانیسم بدیل وجایگزینی ارائه می کنند. هابرماس نشان می دهد که دو سیستم مرکزی در جامعه مدرن، اقتصاد و دولت بوده و مکانیسمهای هماهنگ سازی در آنها، به ترتیب پول و قدرت است. پول و قدرت، از آنجا که «رسانه های گروهی را هدایت می کنند»، با ارائه یک اصل مرجع برای همه شرکت کنندگان درگیر، کنش را نیز تنظیم می نمایند. آنها جریان رایج و مشترک هستند که در گفتگو بر سر ادعاها و نزاعها در موقعیت های سیستماتیک مورد استفاده قرار می گیرند. اما جهان زیست را باید همان جهان معنی و کنش ارتباطی و توافق و رابطه ذهنی بین انسان ها دانست، جهانی که یک مفهوم مکمل برای کنش ارتباطی بوده و فضایی است که در آن کنش ارتباطی صورت می گیرد. این فرایند شامل حوزه های از تجربیات فرهنگی و کنش های متقابل ارتباطی بوده که به طور اساسی قابل درک و ذاتا آشنا هستند و پایه ای برای تمام تجربیات زندگی به شمار می روند. مولفه های اساسی این فرایند عبارت اند از: فرهنگ، شخصیت و جامعه (همان، ۱۹۴).

عرصه کنش ارتباطی با آغاز جوامع تکثرگرای مدرن بطور فوق العاده رشد می کند. این عرصه در جوامع سنتی تر، از یک سو با قداست نهادها و از دگر سو، با مجموعه نسبتا متجانسی از مفروضات و مهارت های موجود در پس صحنه محدود می شد. اختلافات تا هر جا و اندازه ای که روی می داد، می توانست با ارجاع به توافقی محکم و فراگیر لزوم تداوم زندگی بسادگی رفع شود. این تغییر، نخست با آنچه که هابرماس آن را زبانی کردن^۲ قداست می نامد، صورت گیرد. جوامع از طریق قدرت افسون ساز^۳ قداست، کمتر و کمتر و با اتکا بر فرایند کنش ارتباطی جهت حصول توافقات آشکار و صریح بیشتر و بیشتر گرد هم می آیند. ثانيا، همچنان که شیوه های زندگی به دلایل مختلفی متنوع می شود، جهان زیست واحدی که شامل کل جامعه شود، دیگر وجود ندارد. مدرنیته بر زمان و مکانی دلالت دارد، که در آن، افراد، گروهها و ملتها در زمینه های تجربه زیستی و اجتماعی - فرهنگی خود بسیار از هم دور شده اند (همان، ۲۹۰-۲۹۳). نظریه کنش ارتباطی در مجموعه اندیشه ای هابرماس با مفهوم مهم دیگری به نام «عقلانیت ارتباطی»

۱. Anarchy

۲. Linguistification

۳. Spellbinding Power

گفتگو، ابزاری برای وفاق اجتماعی ۱۲۳

مرتبط می‌شود. هابرماس با طرح بحث عقلانیت ارتباطی به نوعی در پی اصلاح روند انحطاط عقلانیت مدرن و پیگیری پروژه خود در تکمیل فرایند روشنگری است. در نظر هابرماس، مدل اروپایی عقلانی‌سازی جهان مدرن از ابتدا پدیده‌ای دوپهلوی با گرایش‌های دوسویه بوده است. او در توصیف عقلانیت مدرن می‌نویسد: «نظم‌بندی عقلانی هم به‌طور واقعی موجب افزایش عقلانیت و در عین حال موجب تحریف خود نیز می‌گردد. افزایش واقعیت در عقلانیت تنها از منظر عقلانیت "ارتباطی" فهمیده می‌شود در حالی که بهترین راه فهم تحریف در عقلانیت این است که جبروی‌های عقلی به‌مشابه گسترش غیرمشروع خرد سوژه-محور در درون حریم جهان‌زیستی که به‌صورت تعامل بین ال‌ذهایی بنا گردیده است، فهمیده شوند» (Bernstein, ۱۹۹۶: ۲۴۵).

هابرماس در کتاب نظریه‌ی کنش ارتباطی براساس عقلانیت انتقادی بر آن می‌شود که عقلانیت، آرمانی نیست که از آسمان افتاده باشد، بلکه در خود زبان ماست، و در بردارنده‌ی نوعی نظام اجتماعی فراگیر و دموکراتیک است که هدفش رسیدن به توافق است، نه اعمال سلطه. (کرایب، ۱۷۲) وی با جایگزین کردن عقلانیت ارتباطی که از تعامل بین ال‌ذهانی در بین جماعتی خاص منتج می‌شود، به‌جای عقلانیت ادراکی/ابزاری فلسفه آگاهی نه‌تنها موفق به بازسازی عقلانیت رهاشده از اقتدارهای سنتی می‌گردد بلکه در تفهم و تعریف مدرنیته نیز یک انتقال مفهومی و تغییری پارادیمی ایجاد می‌نماید. در این چارچوب عقلانیت ارتباطی به همان میزانی که مفهوم قدیمی‌تر سخن (logos) را به ذهن ما فرامی‌خواند، به همان اندازه نیز دارای بار معنایی وحدت‌بخشی غیرقهری می‌باشد (در این راه عقل ارتباطی). نیروی ایجادکننده وفاق نظری در گفتمانی است که مشارکت‌کنندگان در گفتگو در جهت رسیدن به اجماعی که معلول انگیخته‌های عقلانی طرفین می‌باشد بر پیش‌داوری‌های ذهنی اولیه خود غلبه می‌یابند (Habermas, ۱۹۸۷: ۳۱۵).

از نظر هابرماس، امکان رسیدن به یک نظریه کنش ارتباطی از همان آغاز در گفتمان فلسفی مدرنیته مهیا بوده است، اما به‌لحاظ سوژه-محور بودن فلسفه مدرن، این امکان استفاده‌نشده باقی مانده بود. مشخصاً این راه برای هگل جوان باز بوده است، اگرچه او راهی را

انتخاب نمود که در آن وجود کلیتی اخلاقی پیش فرض گرفته شده بود که بیش از آنکه مربوط به شرایط دنیای مدرن باشد متعلق به گذشته ایده‌آلی جماعت‌های اولیه مسیحی و شهر یونانی بوده است (Dalmayr, ۱۹۹۶: ۶۲). با توجه به آنکه فلسفه هگل مطلوبیت خودساماندهی دمکراتیک جامعه را ندیده می‌گیرد؛ نظریه کنش ارتباطی هابرماس کوششی است در جهت بازسازی انسجام اخلاقی مورد ادعای هگل اما به نحوی که مناسب شرایط نظام‌های دمکراتیک و مشارکتی عصر مدرن باشد.

هابرماس برای آنکه تعریفی مبسوط‌تر و محاسبه‌شده‌تر از عقلانیت ارائه بدهد، ارتباط نزدیکی را که از نظر سنتی بین عقلانیت و دانش تأسیس شده بود را از هم می‌گسلد. در چارچوب تفکر گفتمانی هابرماس «عقلانیت بیش از آنکه به خردمندی و داشتن دانش و معرفت مربوط باشد به گفتار و اعمال افراد و سوژه‌هایی که در پی دستیابی به معرفت و استفاده از دانش هستند، مربوط است» (Habermas, ۱۹۸۴: ۸). با چرخشی پدیدارشناسانه در تعریف واژه عقلانیت - بدین معنی که بیش از آنکه به آگاهی اهمیت داده شود به محیط و شرایطی که از آن عقلانیت امکان نمودار شدن پیدا می‌نماید اهمیت داده می‌شود - هابرماس عقلانیت را منوط به معقول بودن می‌نماید، بدین معنا که فرد مدعی معقولیت بتواند در چارچوب‌های زبانی از ادعاهای خود دفاع نماید. برخلاف تعریف غایت‌مندانه هگل از عقلانیت، تعریف هابرماس از عقلانیت بری از جنبه‌های استعلایی می‌باشد و تعریف معقول بودن را به کنش ارتباطی افراد در بستری تاریخی محدود می‌نماید. بنابراین «عقلانیتی که در ورای هر کنش و عملی قرار دارد اساساً منوط است به نوع دلیل و حجتی که فاعل و کنشگر می‌تواند در جهت توجیه و اثبات عمل مربوطه به‌عنوان مناسبترین کنش در آن اوضاع و احوال خاص ارائه بنماید» (Ingram, ۱۹۸۷: ۳۳).

عقلانیت ارتباطی که همان عقلانیت در قالب مفهوم کنش ارتباطی هابرماس به‌شمار می‌رود، به‌معنای از میان برداشتن موانعی است که ارتباط را تحریف می‌کنند و به‌معنای کلی‌تر، نظامی ارتباطی است که در آن افکار آزادانه ارائه می‌شوند و در برابر انتقاد حق دفاع داشته باشند. برای هابرماس عقلانی کردن عرصه زندگی به‌معنای ایجاد یک نظام ارتباطی است که در آن

ایده‌ها امکان انتقاد بیابند و در واقع عقلانیت مورد نظر او به واسطه امکان ایجاد یک ارتباط و گفتمان فارغ از فشار بیرونی و ترس و تهدید به وجود می‌آید و مهم‌ترین شرط عقلانی، انتقادپذیری و دلیل‌پذیری می‌باشد. عقلانیت در عرصه کنش ارتباطی، به ارتباط رها از سلطه و ارتباط آزاد و باز انجامیده و مستلزم رهاسازی و رفع محدودیت‌های ارتباط می‌باشد. ایجاد این نوع عقلانیت در جامعه به عقیده هابرماس مشروط به وجود کنش ارتباطی که بر توافق و اجماع عقلانی متکی بوده، در سطح جامعه است، همچنان که تحقق جامعه اتوپایی و آرمانی هابرماس نیز در گرو آزاد بودن کنشگران یک جامعه در ارتباط با همدیگر و رسیدن ایشان به درک مشترک از طریق استدلال و به دور از فشار و محدودیت می‌باشد.

در مقابل عقلانیت ارتباطی، عقلانیت مربوط به کنش معقول و هدفمند که بدان "ابزاری" و تکنولوژیک می‌گویند و ریشه در افکار وبر دارد قرار می‌گیرد. «اساسی‌ترین ویژگی نگرش انتقادی هابرماس بازسازی نظریه عقلانی شدن جهان در اندیشه وبر است در این بازسازی هابرماس در کنار برداشت معروف وبر از عقلانیت ابزاری که تصویری از قفس آهنین جامعه نوین است، مفهوم عقلانیت ارتباطی را عرضه می‌کند که اساساً فرآیندی فرهنگی و مبتنی بر پیشرفت اندیشه‌ها براساس منطق درونی خود آنهاست» (بشیریه، ۲۳۳).

وبر بر این باور بود که نوعی عقلانیت ویژه و منحصر به فرد در اندیشه مغرب‌زمینی وجود دارد که همان باعث ظهور و رشد نظام سرمایه‌داری شده است. این نوع عقلانیت که بر تجربه استوار بوده، عقلانیتی روشی-تکنیکی است و درباره ارزش هدف و غایت هیچ‌گونه قضاوتی نکرده و فقط می‌خواهد کارها به بهترین شکل (منظم با حسابداری دقیق و مدیریت علمی) انجام گیرد. در عقلانیت ابزاری ما مجبور نیستیم در مورد هدف و ارزش کار بحث و گفتگوی اخلاقی کنیم و تنها می‌توانیم ایراد بگیریم که کدام قسمت کارخانه، یافته‌های علمی و تکنولوژیکی را به‌طور دقیق به کار نگرفته و از نظر اقتصادی هزینه‌آور است. خردباوری در گستره کنش ابزاری و هدفدار، به معنای رشد نیروهای تولید و گسترش نظارت تکنولوژیک بر طبیعت و سرانجام گسترش شکل‌هایی از نظارت بر زندگی اجتماعی بوده و این نوع عقلانیت که بدان عقلانیت رسمی و صوری و علمی نیز گفته شده، عقلانیتی است که ساده‌ترین و ارزان‌ترین راه را برای

رسیدن به هدف انتخاب می‌کند، برخلاف عقلانیت حقیقی و جوهری که اهداف و ارزش‌ها را مورد توجه قرار داده و همچون عقلانیت ابزاری این ارزش‌ها را توسط اهداف حسابگرانه مردود نمی‌شمارد (عضدانلو، ۴۲۴-۴۲۶).

در این چهارچوب «کنش ارتباطی به تعامل حداقل دو سوژه و فرد قادر به نطق و عمل که در بین خود ارتباطات فیما بین - چه با ارتباطات کلامی و چه با ابزارهای فرازبانی - تأسیس می‌نمایند، نسبت داده می‌شود. بازیگران برای اینکه بتوانند از طریق توافق اعمالشان را هماهنگ نمایند سعی می‌کنند به فهمی واحد از موقعیتی که عمل قرار است در آن صورت بگیرد و طرح‌های یکدیگر راجع به فعالیت مورد نظر، برسند» (Habermas, ۱۹۸۴: ۸۶). برخلاف مدل عمل عقلانی معطوف به هدف که براساس قصد و نیت کنشگر و انتخاب آگاهانه ابزار و هدفی که قرار است منتج از عمل وی باشد، پایه‌ریزی شده است، عمل ارتباطی از همان آغاز به سوی حل و فصل اختلافات از طریق تهیه دلیل برای احکام مدعی صحت که طرفین مشارکت‌کننده در عمل ارتباطی مدعی درستی آنها هستند، هدایت شده است. بنابراین فعالیت سوژه کنشگر بیش از آنکه معطوف به تحقق خواسته‌های شخصی‌اش باشد، در جهت رسیدن به اجماع با طرف مقابل راجع به مشکل و مسئله‌ای مشترک، از طریق ادراک و تفهم ادعاهای طرف مقابل می‌باشد. در این راه عمل ارتباطی خود را به صورت کار جمعی و مشترک تفسیر و تأویل ارائه می‌دهد، فرآیندی که «دسترسی به قلمرو عینی کنش اجتماعی از طریق ادراک معنای آن، به خودی خود مسئله عقلانیت را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. عمل ارتباطی در همه حال نیازمند نوعی از تأویل است که در رویکردش تعقلی می‌باشد» (همان، ۱۰۶).

گفتگو، مبنای کنش ارتباطی

از نظر هابرماس، در نظریه کنش ارتباطی، تنها چیزی که می‌تواند بطور عقلانی هر شرکت‌کننده‌ای را به تلاش مستمر ترغیب نماید تا نزاعهای خود را بطور توافقی حل و فصل نمایند، این است که آیا آنها می‌توانند مطمئن باشند که نیازها و منافعشان به رسمیت شناخته خواهد شد. هابرماس این ایده را قاعده گفتگو یا استدلال می‌خواند: تنها آن هنجارهای کنش و رفتار معتبر

هستند که همه اشخاصی که ممکن است تحت تاثیر آن قرار گیرند، به عنوان شرکت کنندگان در گفتگوهای عقلانی بر آن توافق نمایند. (Habermas, ۱۹۹۲: ۱۰۷)

گفتگو برای هابرماس، نقشی فراتر از رسیدن به تفاهم ایفا می‌کند. گفتگو در اینجا وظیفه مشروعیت دادن به هنجارها و قوانین را بر عهده دارد «من در تلاش برای به اثبات رساندن این نکته‌ام که می‌توان پرسش‌های عملی را به شکل گفتگویی بررسی کرد و این امکان برای تحلیل اجتماعی - علمی وجود دارد که به‌طور روشمند نسبت موجود میان نظام‌های هنجاری و حقیقت را مورد ملاحظه قرار دهد. این پرسش هم‌چنان به قوت خود باقی است که آیا در جوامع پیچیده هنوز هم تکوین انگیزه واقعا به هنجارهایی پیوند می‌خورد که مستلزم تصدیقند یا اینکه نسبت نظام‌های هنجاری با حقیقت از میان برداشته شده است» (هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۴۰). هابرماس چند سال بعد در کتاب "جهانی شدن و آینده دموکراسی" می‌نویسد: «باید این امکان وجود داشته باشد که از قوانین نه به دلیل اجبارانگیز بودن بلکه به دلیل مشروع بودن اطاعت کرد» (هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۶۶). او در ادامه اضافه می‌کند: «... یک قانون فقط زمانی می‌تواند مدعی مشروعیت^۱ باشد که تمام کسانی که از آن تاثیر خواهند پذیرفت بتوانند ضمن مشارکت در یک گفت‌وگوی عقلانی با آن موافقت کرده باشند. ما به عنوان کسانی که در یک گفت‌وگو شرکت می‌کنیم، می‌خواهیم با اقتناع یکدیگر درباره یک مسأله خاص از طریق بحث و احتجاج به عقیده مشترک برسیم، اما به عنوان شرکت کنندگان در یک (چانه زدن) کوشش ما این است که منافع مختلف را با یکدیگر متوازن کنیم» (همان، ۱۶۹).

هابرماس تاکید می‌کند که مشروعیت برخلاف آن‌چه در نظریه پوزیتیویستی حقوق آمده است، نمی‌تواند تا حد تطابق قانونی تقلیل یافته، فروکاسته و تنزل داده شود. قانون هرگز نمی‌تواند ابزار اختیاری مشروعیت بخشیدن به هرچیز یا همه‌چیز باشد، چون با دعوی در باب حقیقت پیوند دارد (پیوزی، ۱۳۸۴: ۵۱). به عقیده هابرماس، وقتی شرایط گفت‌وگو آماده باشد و بعد از انجام گفت‌وگو بین شرکت کنندگان در ایجاد هنجار یا قانون اجتماعی، تفاهمی کلی به وجود آید، چنین هنجار یا قانونی از مشروعیت بالایی برخوردار بوده و با بحران روبرو نخواهد شد.

۱. Legitimacy

وضعیت آرمانی گفتگو

از دیدگاه هابرماس، مهمترین رقیب کنش ارتباطی، کنش استراتژیک است که در حال حاضر نیز کنش غالب بر جهان به شمار می‌رود. کنش استراتژیک مستلزم بازیگری است که به دیگران تنها به حسب میزان سودمندی آنها برای دستیابی به هدفی پیش پنداشته^۱ می‌نگرد (هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۳۰-۲۳۵). یک دلیل برای این پرسش که چرا انسانها ممکن است کنش استراتژیک را بر کنش ارتباطی ترجیح دهند، از نارساییهای درونی در ساختارهای جهان زیست نشات می‌گیرد. آنها چه بسا فاقد منابع و انگیزشهای مناسب (فرهنگی، اجتماعی و شخصیتی) باشند که به آنها اجازه می‌دهد تا از دیدگاه خاص خود فراتر رفته و دیدگاهی دیگر را به رسمیت بشناسند (همان). هابرماس اظهار می‌دارد که مهمتر از این، آن عواملی هستند که در خارج از قابلیت‌های جهان‌های زیست مدرن در عرضه توان ارتباطی خود جلوگیری به عمل می‌آورد. در اینجا او می‌گوید که نظام‌های جوامع مدرن شیوه‌های کنش استراتژیک را بر افراد تحمیل می‌کنند. هابرماس نشان می‌دهد که دو نظام (سیستم) مرکزی در جامعه مدرن، اقتصاد و دولت بوده و مکانیسم‌های هماهنگ سازی در آنها، به ترتیب پول و قدرت است. پول و قدرت، از آنجا که «رسانه‌های گروهی را هدایت می‌کنند»، با ارائه یک اصل مرجع برای همه شرکت کنندگان درگیر، کنش را نیز تنظیم می‌نمایند. آنها جریان رایج و مشترک هستند که در گفتگو بر سر ادعاها و نزاعها در موقعیتهای سیستماتیک مورد استفاده قرار می‌گیرند (همان: ۲۶۷-۲۷۲). به نظر هابرماس، مشکلات زمانی پدید می‌آید که این رسانه‌های گروهی از قلمروهای قانونی خود بگریزند و دقیقاً جهان زیست را مورد حمله قرار دهند (همان، ۲۸۰-۲۸۴). افراد و گروه‌ها به علت اشغال سیستماتیک جهان زیست از اداره مستقل زندگی جمعی خود بازداشته شده‌اند. از این رو، پول و قدرت به حسب شرایط خاص خود بیانگر مسائل و مشکلاتی بوده و راه را بر تفاسیری که بطور ارتباطی به وجود آمده، می‌بندند. از حوزه زندگی صنعتی تا حوزه محیط زیست، تصمیمات براساس معیارهای از پیش تعیین شده اتخاذ می‌شود تا به وسیله استانداردهای غیر جانبدارانه گفتگوی دموکراتیک، با اهمیت است که این پدیده نه تنها از ایجاد دموکراتیک توافقات جلوگیری به عمل می‌آورد، بلکه همچنین به ساختارهای شناخت متقابل جهان زیست که اساس

۱. Reconcieved

دموکراسی هستند، آسیب می‌رساند. برای رهایی از این وضعیت و خنثی کردن نقش پول و سلطه در تحریف ارتباطات و گفتگو، هابرماس بحث "وضعیت کلامی ایده‌آل" را مطرح می‌کند که در آن نیرو و قدرت، برنده استدلال را مشخص نمی‌کند بلکه تنها استدلال بهتر و برتر پیروز می‌شود. قدرت شواهد و مستندات و برهان‌های منطقی است که معین می‌کند چه چیز درست و معتبر است. گفتگو یا استدلال تلاشی است برای ترمیم فقدان توافق پیشین. هابرماس گفتگو یا استدلال را آن نوع سخن تعریف می‌کند که در آن، شرکت کنندگان ادعاهای اعتبار مورد اعتراض را بررسی کرده و تلاش می‌کنند تا آنها را از طریق استدلال توجیه کرده و یا مورد انتقاد قرار دهند. (همان، ۲۰).

در ارزیابی وضعیت آرمانی گفتار، هابرماس شروط ذیل را در مقام گفتگو قایل می‌شود:

۱. قابل فهم بودن؛

۲. دارای قضایای حقیقی بودن: متشکل از قضایایی باشد که حقیقت دارند؛

۳. صداقت: گوینده در طرح قضایایش صادق باشد؛

۴. درستی: گوینده باید نطقی را انتخاب کند که دارای صحت و درستی باشد.

این عناصر چهارگانه برای اعتبار گفتار لازم بوده و برای داشتن یک کنش ارتباطی سالم لازم است و اساساً توافق و تفاهم زمانی حاصل می‌شود که این داعیه‌های اعتبار مطرح و پذیرفته شوند (لسلی، ۱۳۸۷: ۳۵).

هر ارتباط زبانی در سه جهان بین طرفهای سخن ارتباط ایجاد می‌کند. آنان در این ارتباط ادعاهای معتبری را (صداقت، حقیقت و درستی) بیان می‌کنند که تعمیم‌پذیر بودن آنها یا باید مفروض آنها باشد و یا لازم است در این فرآیند به استدلال پرداخته به اثبات معتبر بودن ادعاها بپردازند (Habermas, ۱۹۷۹: ۶۶-۷). معتبر بودن کنش ارتباطی (صداقت، حقیقت و صحت معطوف به سه جهان درونی، بیرونی و بین‌الذهانی) به این است که کنش کلامی در شرایط آرمانی (آزاد از محدودیت و سلطه درونی روان‌شناختی و بیرونی ساختاری) صورت گرفته (همان) از تناقض رفتاری گوینده به دور باشد تا صداقت روشن شود و آزمون‌پذیر باشد تا حقیقت اثبات شود و مهم‌تر اینکه انتقادپذیر باشد تا صحت آن تضمین شود (هولاب، ۱۳۷۵: ۳۹).

یک سخنگو در هنگام برقراری ارتباط با اشخاص دیگر، مدعی است که آنچه آنها می‌گویند، حقیقت دارد، اگر آنها به جهان واقعی اشاره کنند. اگر آنها به جهان اجتماعی مشترک با شنونده اشاره کنند، آنها مدعی‌اند که گفته‌شان درست است. اگر آنها به جهان تجربه واقعی درونی خاص خود اشاره کنند، در این صورت آنها مدعی‌اند که صادق هستند. در حالی که هر سه ادعای اعتبار در تلاش برای حل و فصل مسأله‌ای خاص، ایفای نقش می‌کنند، این امر بویژه در منازعات بر سر درستی هنجاری این ادعا خواهد بود که تنظیم واکنشهای شخصی مخاطره‌آمیز است. شناخت متقابل ادعاهای اعتبار به معنای آن است که ما می‌توانیم تحت اشراف دیدگاههای عام با موضوعات و نزاعهای اساسی سر و کار داشته باشیم. ما به رغم بار محافظه کارانه شرایط موجود، به جستجوی حقیقت، درستی و صداقت اصرار می‌ورزیم. نظریه و عمل به همان اندازه که یکدیگر را نفی می‌کنند، اکنون بطور همزمان با هم پیوند می‌خورند. بدین ترتیب، در میان تکرر، تعارض و تنوع زندگی مدرن انگیزشی ارتباطی به سوی حل و فصل وجود دارد. هابرماس اظهار می‌دارد که بدون این انگیزش، ما جایگزین عقلانی برای خشونت و اعمال فشار به عنوان روشهای تشکیل اراده جمعی و حل منازعه نخواهیم داشت. البته، با این انگیزش، مسأله لزوم توضیح چگونگی بازتولید اجتماعی چه بسا از زمینه سستی چون زمینه ادعاهای اعتبار فراسوی متن^۱، ناشی شود (Habermas, ۱۹۹۲: ۸).

اخلاق گفتگویی

از نظر هابرماس در کتاب "وجدان اخلاقی و کنش ارتباطی"^۲ اولین مولفه در اخلاق گفتگویی، بررسی دعاوی اعتباری است که پیش از این توضیح داده شد. این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که از نظر هابرماس، آمادگی گوینده و شنونده در کنش ارتباطی، مهمترین مولفه است و وجود آن خود منوط به تصدیق این دعاوی است. دومین مولفه ناظر به کارکرد اخلاق گفتگویی در حل کشمکش‌ها و مجادلات اخلاقی است که در کنش ارتباطی صورت می‌گیرد. تولید هنجارهای اخلاقی معتبر در یک وضعیت کلامی ایده آل، در اینجا بسیار مهم است. مولفه سوم، برابری و بیطرفی کنشگران است که دارای دغدغه مشترک جستجوی حقیقت از طریق پذیرفتن استدلال

۱. Context-Transcending

۲. moral Consciousness and Communicative Action

بهتر می‌باشند. در نظر هابرماس تنها آن دسته از هنجارها معتبرند که اجماع تمامی شرکت کنندگان را به دست آورده باشند. مولفه مهم دیگر، گستره عملیاتی اخلاقی گفتگویی است. به نظر هابرماس، اخلاق گفتگویی صرفاً شامل مسائل عملی‌ای می‌شود که می‌توان درباره آنها استدلال آورد و چشم انداز تفاهم و اجماع بر روی آنها باز و گشوده است. حال آنکه درباره ترجیحات ارزشی فردی - مفاهیم زندگی خوب و خیر فردی - این امر به شکلی جدی نمی‌تواند مبنا قرار گیرد. چرا که این مسائل اساساً فردی هستند. هابرماس معتقد است که تنیده شدن این ارزشها در هنجارها مانع از نادیده انگاشتن این ترجیحات ارزشی در اخلاق گفتگویی نخواهد بود.

مولفه اساسی اخلاق گفتگویی، دیالوگی بودن و تکامل آن در طول گفتگوست. هابرماس، برخلاف رویه اخلاق فردی کانتی و اخلاق قراردادی لیبرالها، معتقد است که موافقت یا مخالفت یک فرد - به شکل فردی - با یک هنجار اخلاقی خاص کافی نیست. بلکه افراد باید از طریق مشارکت در یک گفتگوی جمعی که مبتنی بر الزامات اخلاق گفتگویی است، عمل نمایند. در اینجا ماهیت متقاعدکنندگی و مجاب‌کنندگی عقلانیت ارتباطی خود را بیشتر نشان می‌دهد. تکامل اخلاقی که در این فرایند صورت می‌پذیرد، مباحث روانشناسی اجتماعی، رشد عقلی، بلوغ وجدان و فرایندهای آموزشی و تولید آگاهی اخلاقی در آنها را نیز در بر می‌گیرد. در نظر هابرماس نه تنها فرایند آموزش جمعی تقویت‌کننده مناظره اخلاقی و استدلال عقلانی است، بلکه روندهای یادگیری فردی در این زمینه بسیار موثر است (Habermas, ۱۹۹۰). در نهایت می‌توان گفت که هابرماس در طرح گفتگویی اخلاقی خود معتقد است که فرد باید به مرحله‌ای برسد که امر اخلاقی را ناشی از اصولی تلقی نماید که عقلاً برای تمامی افراد ذی‌نفع و دخیل قابل پذیرش باشد و این منوط به رشد عقلی فرد و همچنین بلوغ اخلاقی وی از طریق فرایندهای آموزشی و تولید آگاهی اخلاقی در فرایند گفتگو است.

کنش ارتباطی؛ مبنایی برای تکامل تعامل اجتماعی

همانگونه که ذکر شد، کنش ارتباطی مد نظر هابرماس در مقابل کنش استراتژیک قرار می‌گیرد که بر اساس آن کنشگر نه در صدد رسیدن به منافع یک جانبه (کنش استراتژیک) که در جستجوی

رسیدن به تفاهم است (پیوزی، ۱۰۵). از این رو، کنش ارتباطی صرفاً یک عمل گفتاری نیست بلکه شیوه‌ای برای بازآفرینی جامعه است. هابرماس، در نظریه کنش ارتباطی خود به دنبال ایجاد جامعه‌ای می‌باشد که در آن کنشگران بتوانند بدون تحریف با همدیگر ارتباط داشته باشند و این ارتباط صرفاً مبتنی بر استدلال و منطق باشد و هیچ‌گونه اجبار و الزامی در آن مداخله نکند. به عبارت دیگر او می‌خواهد دوباره حوزه عمومی (همان حوزه سیاست و اجتماع که افکار عمومی می‌توانند در آن به‌طور آزاد به گفتگو بپردازند) را با طرح این نوع کنش احیاء نماید. این نظریه به‌عنوان غایت خود، وضعیتی را در نظر می‌آورد که در آن ارتباط کاملاً آزادانه و نامحدود صورت پذیرد. هابرماس این نظریه را در مقام ارائه راه‌حلی برای "استعمار زیست‌جهان" که ناظر به سلطه عقلانیت ابزاری و نظام بر زیست‌جهان می‌باشد، مطرح کرده و بر آن است که این روند باعث بحران‌های متعدد در جامعه سرمایه‌داری شده و تنها راه‌حل این قضیه در رهایی "زیست‌جهان" از چنگ استعمار "نظام" نهفته است تا از این طریق زیست‌جهان بتواند به شیوه مناسب خود (یعنی توافق ارتباطی آزادانه) عقلانی گردد (مبارکی و محمد صادقی، ۸۵). مایکل پیوزی^۱ در کتاب خود که در مورد هابرماس نگاشته است در مورد هدف هابرماس این‌گونه نوشته است: «هدف هابرماس از نظریه کنش ارتباطی، واژگون‌سازی فردگرایی تک‌گویانه نظریه‌های لیبرالی و فایده‌گرایانه در باب جامعه است. او کوشیده است یک‌بار و برای همیشه نظریه اجتماعی را از تعمیم‌های شبه‌جامعه‌شناختی در مورد جامعه مبرا سازد که اساس آن الگویی از یک فرد واحد است که صرفاً بر مبنای محاسبات استراتژیکی خود (در مورد هزینه و سود نسبی این یا آن کنش) به جهان می‌نگرد». (پیوزی، ۱۰۶)

خود هابرماس در کتاب "نظریه کنش ارتباطی" مدعی است که این کنش در گستره زیست

جهان به سه سمت و سو معطوف است:

۱. به جانب فهم متقابل ۲. به جانب هماهنگی کنش‌ها و همبستگی اجتماعی و ۳. به جانب جامعه‌پذیری. البته هر یک از این سه، خود به یکی از ساختارهای مستقل زیست‌جهان مربوط می‌شود: به نظر او ۱. فرهنگ انبان اطلاعات و دانش‌هایی است که جامعه در اختیار ما قرار می‌دهد و البته از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و ۲. جامعه سامان مشروع و قانونی است که

۱. Michael Pusey

از طریق آن، اعضا روابط خود را در پرتو گروه‌های اجتماعی تنظیم نموده و از این رهگذر انسجام و همبستگی اجتماعی را امکان پذیر می‌کنند.

الگوی گفتگویی و تعامل با اقلیتهای مذهبی در ایران

هابرماس از گفتگو به عنوان مجالی برای رسیدن به نوعی اقناع و توافق اجتماعی یاد می‌کند و با شرایطی که برای آن قابل می‌شود آن را بهترین محمل برای ایجاد همبستگی اجتماعی ارزیابی می‌کند. تلاش در جهت ایجاد همبستگی اجتماعی از دیرباز مد نظر بسیاری از متفکرین از ارسطو گرفته تا فارابی بوده است و آن هنگام که این متفکرین از دوستی یا محبت سخن به میان می‌آورند آن را به منزله الگویی برای تحقق همبستگی اجتماعی می‌بینند. در سنت فکری اسلامی نیز مفاهیمی نظیر شورا، تعاون، اجماع می‌توانند مفاهیمی در راستای استحکام و مودت اجتماعی تلقی شوند. آیات و احادیثی نظیر: و تعاونوا علی البرّ و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم و العدوان. (مائده، ۲)، و امرهم شورا بینهم، لا تجتمعوا اُمتی علی ضلاله... را می‌توان در چنین زمینه‌ای به تفسیر نشست. در چنین زمینه‌ای است که از اهمیت گفتگو و جدال احسن در فرهنگ اسلامی بسیار یاد شده است.

از سوی دیگر با نگاهی به پیشینه تاریخی ایران زمین ملاحظه می‌کنیم که نوعی رویکرد رواداری در عین تاکیدات و توجهات نسبت به مذهب اصلی در جامعه و سیاست ایرانی رواج داشته است. از دوران صفویه بدین سو و در طول نزدیک به پنج قرن شیعه اثنی عشری به عنوان مذهب رسمی ایران مورد تاکید ویژه نهادهای حاکمیتی و اجتماعی بوده است، بگونه‌ای که عناصر تشیع و ایرانیت چنان با یکدیگر آمیختند که جداسازی آنها از یکدیگر امروز تقریباً در حد ناممکن است. در عین حال، اهل سنت ایران نیز در تعاملی دوسویه با فرهنگ و مذهب غالب، بدنبال تقویت مبانی همبستگی ملی بوده‌اند بگونه‌ای که امروزه اهل سنت ایران را نیز تنها در چارچوب هویت یکپارچه ایرانی می‌توان بررسی کرد. تفاوت میان عقاید اهل سنت ایران در ایران امروز با اهل سنت سایر مناطق جهان اسلام را باید در آمیختگی و توافق فرهنگی و هویتی این گروه از هموطنان ایرانی با سایر هم وطنان شان ارزیابی و تفسیر کرد.

در یک نگاه کلی، و صرفنظر از استثنائاتی که جزو هویت غالب تمدنی و فرهنگی ما محسوب نمی‌شوند، رویکردهای توأم با تسامح و سازش فرهنگی، رویکرد غالب در فرهنگ و

تمدن گذشته این سرزمین بوده است و پدیده‌ای تحت عنوان جنگ‌های مذهبی و دینی حضور چندانی در تاریخ این سرزمین ندارند. باید توجه داشت که برخی محدودیتها یا فشارهای مقطعی یا دائمی نسبت به اقلیتهای دینی با آنچه تحت عنوان سرکوب دینی شناخته می‌شود، کاملاً متفاوت بوده و تنها در قالب رفتارهای سیاسی و فرهنگی قابل تاویل است. چنین پیشینه‌ای به ما یادآور می‌شود که فرهنگ گفتگو و کنش ارتباطی مبتنی بر آن، از دیرباز در تمدن و فرهنگ ایرانی، زمینه درخوری دارد و تنها راه ارتقاء چنین فرهنگی ارایه راهبردهایی است که با تقویت این زمینه تعامل و همدلی، رویکرد گفتگویی را به مثابه راهبرد غالب در نحوه مواجهه با اقلیتهای دینی و مذهبی به رسمیت بشناسد. همانگونه که در اهداف هابرماس از بحث کنش ارتباطی شاهد بودیم، هابرماس با ارایه این نظریه به دنبال ایجاد جامعه‌ای است که در آن کنشگران بتوانند بدون تحریف با همدیگر ارتباط داشته باشند و این ارتباط نیز صرفاً مبتنی بر استدلال و منطق باشد و هیچ‌گونه اجبار و الزامی اعم از سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، ذهنی در آن مداخله نکند. در شرایط گفتگویی آرمانی در یک محیط چند قومیتی، فعالیتهای تعاملی کنشگران (شهروندان، حکومت، گروههای اجتماعی، اقلیتهای مذهبی) فراتر از منافع گروهی بدنبال پیگیری نوعی اجماع عملی با اضلاع دیگر جامعه است تا بر مبنای درک و تفاهم متقابل، امکان رسیدن به اجماع و توافق بر سر مسایل و دغدغه‌های مشترک ملی فراهم شود. در چنین وضعیتی تمام کنشگران حاضر در عرصه اجتماعی جامعه، در حرکتی جمعی به سمت درک مشترک و نقطه تفسیری و توافقی اقناعی حرکت می‌کنند. در واقع در چنین وضعیتی، به جای حرکت‌های اجتماعی غیرشفاف و تنش زای ذهنی و ظنی، گفتگویی جمعی میان تمام ذینفعان اجتماعی شکل می‌گیرد و همگی با تکیه بر صراحت و میل به توافق، بدنبال درک منافع متقابل و مشترک بر می‌آیند.

هنگامی که کنش ارتباطی مبتنی بر گفتگو، به مبنایی شناخته شده و رسمیت یافته برای رسیدن به همبستگی و توافق اجتماعی تبدیل گردد، آن هنگام چالشی به نام مشروعیت عملی قوانین و قواعد حاکم بر یک جامعه و دولت برای شهروندان آن (مخصوصاً اقلیتهای دینی و مذهبی) مرتفع خواهد شد. این مشروعیت یابی از آنجا ناشی می‌شود که قوانین و قواعد حاکم بر جامعه

گفتگو، ابزاری برای وفاق اجتماعی ۱۳۵

محصول کنش ارتباطی و گفتگوی اقناعی تمام عناصر ذینفع در جامعه هستند. به نظر می‌رسد اتخاذ رویکرد گفتگویی در مواجهه با اقلیت اهل سنت در ایران، عامل موثری در جهت مشروعیت بخشی به رویه‌های حاکم بر کشور در نزد این گروه است. مشارکت شهروندان اهل سنت در تدوین و تفسیر قوانینی که به زندگی اجتماعی آنها مربوط است، می‌تواند نقش اقناعی این قوانین را افزایش داده و احساس تعلق اهل سنت به هویت ملی و حاکمیت سیاسی کشور را ارتقاء دهد.

منابع

۱. بشیریه، حسین (۱۳۷۶) تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم؛ اندیشه‌های مارکسیستی، تهران، نی.
۲. پیوزی، مایکل (۱۳۸۴) یورگن هابرماس، احمد تدین، تهران، هرمس.
۳. عضدانلو، حمید (۱۳۸۶) آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، تهران، نی.
۴. کرایب، یان (۱۳۷۸) نظریه اجتماعی مدرن: از پارسنز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر آگه.
۵. لسلی، هاو (۱۳۸۷) یورگن هابرماس، جمال محمدی، تهران، گام نو.
۶. مهدوی، محمدصادق و مبارکی، محمد (۱۳۸۵) تحلیل نظریه کنش ارتباطی هابرماس، فصلنامه علمی و پژوهشی علوم اجتماعی، شماره ۸.
۷. هابرماس، یورگن (۱۳۸۰) بحران مشروعیت: تئوری دولت سرمایه‌داری، ترجمه جهانگیر معینی علمداری، تهران، گام نو.
۸. هابرماس، یورگن (۱۳۸۰) جهانی شدن و آینده دموکراسی: منظومه پساملی، ترجمه کمال پولادی، تهران، نشر مرکز.
۹. هابرماس، یورگن (۱۳۸۴) نظریه کنش ارتباطی، کمال پولادی، تهران، روزنامه ایران.
۱۰. هولاب، رابرت (۱۳۷۵) یورگن هابرماس، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
۱۱. Jurgen Habermas (۱۹۷۹), communication and the evolution of society, london: heinemann.
۱۲. jurgen habermas (۱۹۸۴), the theory of communicative action, oxford: polity press.
۱۳. jurgen habermas (۱۹۹۴), "modernity: An Incompleted project", in patricia wanhg (ed). postmodernism: A reader, london: edward arnold.
۱۴. Jurgen Habermes (۱۹۹۶), Between Facts and Norms, Cambridge: Polity Press.